

## نگرشی به چهره کولی در ادبیات ایران و فرانسه

اسفندیار نریمانی<sup>۱</sup>، روح‌اله رضاپور<sup>۲\*</sup>

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی

۲. استادیار گروه مترجمی زبان فرانسه، دانشگاه علامه طباطبائی

دریافت: ۱۳۹۸/۳/۱۴

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱۲

## چکیده

کولی‌ها اقوامی بیابان‌گرد و آواره هستند که در سراسر جهان به‌عنوان مظهری از رقص، آواز، آوارگی و خوش‌باشی مشهورند. آن‌طور که از منابع تاریخی و ادبی برمی‌آید، کولی‌ها، نخستین‌بار در روزگار ساسانیان وارد ایران شدند و ورود آنان به فرانسه در سده چهاردهم میلادی بوده است. میانه سده هجدهم و نخستین دهه‌های سده نوزدهم، کولی‌ها جزء شخصیت‌های اثرگذار ادبیات فرانسه به‌شمار می‌رفتند. در ابتدا، سراینده‌گان و نویسندگان فارسی و فرانسه تنها به یادکرد داستان‌هایی درباره گذشته، خاستگاه و چگونگی ورود کولی‌ها به این دو سرزمین می‌پرداختند؛ ولی رفته‌رفته، سویه‌های دیگر زندگی آنان نیز در کانون توجه سراینده‌گان و نویسندگان قرار گرفت. این مقاله بر آن است تا با مطالعه‌ای گذرا بر شیوه پیدایش و شکل‌گیری کولی‌ها در ایران و فرانسه، چهره کولی در ادبیات این دو کشور را دقیق‌تر بررسی کند. از میان ویژگی‌های گونه‌گون آن‌ها، نمونه‌هایی همچون خنیاگری، نوازندگی، ترانه‌سرایی و آوارگی توجه نویسندگان این مقاله را به خود جلب کرده است. در پایان، پس از شناخت کولی‌ها از چشم‌انداز فرهنگی زیستی ایران و فرانسه، بر روند پردازش چهره کولی در هر کدام از این دو فرهنگ و ادبیات نگاه خواهیم کرد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات فارسی، ادبیات فرانسه، بوهمی، خنیاگری، کولی.

## ۱. مقدمه

کولی‌ها در سراسر جهان، به افرادی از مردمان چادرنشین، بیابان‌گرد و آواره‌ای گفته می‌شود که دارای قانون‌ها، آداب و آیین‌هایی ویژه بوده و در همه‌جا رها از قیدوبندهای اجتماعی با آوازخوانی، پایکوبی، خنیاگری، ساخت سازهای موسیقی، آهنگری، سبدبافی، فال‌گیری و... روزگار می‌گذرانند. کولی‌ها در ساختار جامعه، محیط‌زیست، فرهنگ و زبان ملت‌ها بسیار نقش داشته‌اند. زندگی آنان چونان یکی از طبقه‌های جامعه بشری، نه تنها در ایران، بلکه در سرتاسر جهان و از جمله در فرانسه نیز با رمز و راز و افسانه همراه بوده است. در توصیفی از این قوم آمده است: «تیره و تباری از مردمان که کاولی یا کولی خوانده می‌شوند و به دو ویژگی آوازه یافته‌اند که آنان را از دیگران می‌شناسند: یکی آوارگی و بی‌کاشانگی است و دودیگر خنیا و رامشگری» (کزازی، ۱۳۸۵: ۹۲۶).

آن‌طور که از آبخورهای تاریخی برمی‌آید، این گروه کوچ‌نشین، نخستین بار در روزگار ساسانیان وارد ایران شده‌اند. در این دوره بهرام گور دستور داد تا هزاران نفر از آنان را از هندوستان به ایران بیاورند. سرزمین هند را خاستگاه همه کولی‌های اروپا و فرانسه نیز دانسته‌اند. در کتاب *مجموع التواریخ و القصص و منظومه ویس و رامین* از آنان بانام «گوسان» یاد شده است. در *شاهنامه فردوسی*، در بخش بهرام گور افسانه‌ای زیبا و مهم درباره این قوم دوره‌گرد که «لوری» نیز نامیده شده‌اند، آمده است. ثعالبی در *شاهنامه* منثور خود آنان را با لفظ «کوسان» و «لوری» خوانده و نظامی نیز در *بهرام‌نامه* به صورت ضمنی از آن‌ها سخن گفته است.

در دوره‌های بعد شاعران و نویسندگان فارسی از آنان بانام «لولی» یاد کرده‌اند. در ادبیات معاصر فارسی نیز باعنوان «کولی» از آنان یاد شده است؛ اما واژه کولی در اروپا نیز دگرگونی‌های بسیاری یافته است و مردم نام‌های متفاوتی بر این تبار گذارده‌اند. در اروپا این مردم به نام‌هایی همچون راپسود<sup>۱</sup>، ژوگلر<sup>۲</sup>، جیپسی<sup>۳</sup>، بوهمی<sup>۴</sup>، تروبادور<sup>۵</sup> و... نامیده می‌شوند. پاول پی‌یر<sup>۶</sup> در پژوهش خود درباره اشپیلیمان<sup>۷</sup>‌های ژرمنی می‌نویسد:

مردمی بودند دریده، گدامنش، خشن، سمج، بی ادب، آداب شکن، همیشه آماده دلکمی و مسخرگی که کارشان دوره گردی بود و هنگام جشن ها برای تفریح مردم در محافل اشرافی و دربارها جمع می شدند و در ضمن نیز به خرید و فروش لباس و اجناس کهنه و زینت آلات می پرداختند، قاصدی هم می کردند و حتی در برخی کارهای مظنون میان اشراف میانجی می شدند. به طور خلاصه این مردم در هیچ جا متمکن نبودند و در برابر مزد اجرای هر خدمتی را تقبل می نمودند. مزدهندگان خود را مدح و مخالفان آنها را هجو می کردند. مردم از آنها نفرت داشتند، قانون از آنها پشتیبانی نمی کرد و کلیسا آنها را سرزنش و شنیدن اشعار آنها را قذغن می کرد. مردمانی بی مرام که تمام علاقه آنها در پول، خوردن، شراب خواری، لباس، زینت و اسبی برای سواری خلاصه می شد (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۲۳).

در آغاز، شاعران و نویسندگان فارسی مانند فردوسی، نظامی، ثعالبی و...، تنها به ذکر داستان هایی درباره گذشته و اصل و منشأ آنها پرداخته و در ضمن این داستان ها به برخی خویش کاری های آنها نیز اشاره کرده است. در دوره های بعدی در سروده های شاعرانی چون منوچهری، سنایی، خاقانی، عطار، کمال الدین و جمال الدین اصفهانی، بدر جاجری، مولوی و حافظ از سویی های دیگر زندگی این مردم یاد شده است. در سروده های این شاعران عموماً چهره کولی با ویژگی هایی چون بازیگری، نوازندگی، زیبایی، بی سروسامانی، بی شرمی، افسونگری، طالع بینی، راهزنی بازتاب می یابد که البته چندان در پرورش ادبی و گسترش معنایی آن مؤثر نیست؛ اما از سده ششم و هفتم به بعد، با اوج گرفتن عرفان و گسترش آن در متون ادبی و قرار دادن نمادهایی برای بیان نکته های عرفانی، کولی نیز به یک نماد عرفانی تبدیل می شود. تعریفی که پییر درباره اشپیلیمان ها ارائه می کند، تقریباً با تعریفی که امروزه ما از کولی های ایران داریم، یکسان است.

از میان ادیبان برجسته فرانسه، ژرارد دو نروال<sup>۸</sup> و ویکتور هوگو<sup>۹</sup> و از اهالی هنر، ژک کالوت<sup>۱۰</sup> و هکتور برلیوز<sup>۱۱</sup> کسانی بودند که درباره کولی ها توانسته اند نوشته هایی را ثبت کنند

که معروف‌ترین آن‌ها نوشته‌هایی است که در سال ۱۹۳۸ در متون فرناند بالدنسپرژه<sup>۱۲</sup> وجود دارد. کاتول ماندس<sup>۱۳</sup> نیز در کتاب *زیبارویان جهان*<sup>۱۴</sup> خصوصیات کلی کولی‌ها را به تصویر کشیده است؛ اما در باختر به نظر می‌رسد که دیدگاه امروزه متأثر از دیدگاه ادوارد سعید<sup>۱۵</sup> باشد که بر آن است که فرهنگ جهانی بر دو بخش خاورزمین کهن و عقب‌مانده و باختر متمدن و پیشرفته تقسیم می‌گردد و حضور کولی‌ها در باختر می‌تواند سمبل و نماد حضور خاور در باختر به‌شمار آید. حال آنکه صرف‌نظر از ریشه و خاستگاه کولی‌ها یا اینکه آنان را سمبل خاور بشماریم یا نه، بر این نکته پای می‌فشاریم که از کولی‌ها در سرتاسر جهان پیوسته با ویژگی‌هایی که آن‌ها را یکسره از دیگر دسته‌ها و گروه‌های مردم جدا نگه داشته، یاد شده است. از جمله این ویژگی‌ها خانه‌به‌دوشی<sup>۱۶</sup>، داشتن فرهنگ شفاهی، نقل داستان‌ها و قصه‌های سینه‌به‌سینه از گذشتگان و نیاکان خود و سبک زندگی همراه با آوارگی است.

حضور کولی در ادبیات فارسی و حضور ترابادور، بوهمی و کولی در ادبیات فرانسه این پرسش‌ها را در پیش می‌افکند که نقش، تصویر و تأثیرگذاری کولی‌ها در فرهنگ و ادب هر دو سرزمین به چه سان بوده و دارای کدام ویژگی‌های همانند و نزدیک به یکدیگر بوده‌اند؟ این پرسش‌ها نگارندگان را بر آن داشت تا به تحقیق و بررسی درخصوص چگونگی بازتاب چهره کولی‌ها در آثار شاعران و نویسندگان فارسی و فرانسه بپردازند.

#### ۱-۱. پیشینه تحقیق

از میان مقالاتی که بیشتر با دید ادبی به کولی، لولی و گوسان‌ها نگرسته و نقش و تأثیر و تصویر آنان را در ادبیات فارسی بررسی کرده‌اند، می‌توان به مقاله «لولی» در کتاب *نه شرقی، نه غربی، انسانی* از عبدالحسین زرین‌کوب (۱۳۵۳) اشاره کرد.

گروهی دیگر از پژوهش‌ها، بیشتر به بررسی و تحلیل ویژگی‌های زیستی، ریشه‌شناسی، نژاد و خصایص ظاهری این گروه در ایران پرداخته‌اند؛ به‌عنوان نمونه یحیی ذکاء (۱۳۷۷) در کتاب *کولی و زندگی او* به تفصیل از دیدگاه جامعه‌شناسانه به زندگی و ریشه و سرزمین

کولی‌ها پرداخته است. کولی‌ها اثر ایرج افشار سیستانی (۱۳۷۷) نیز پژوهشی درباره زندگی کولیان ایران و جهان است.

علیرضا حسین باشتی (۱۳۸۵) نیز در نوشتار «لولی در گذر تاریخ ادبیات» در مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی اراک، تصویر لولیان را در اشعار برخی شاعران، به‌ویژه چهار بیت از حافظ بررسی کرده؛ البته تنها به معنای لغوی و ظاهری این واژه بسنده کرده است.

همچنین جلال خالقی مطلق (۱۳۸۹) در کتاب گل رنج‌های کهن، مقاله‌ای به‌نام «حماسه کهن» دارد که در آن درخصوص گوسان‌ها و خصوصیات آن‌ها، که در بخش بعدی به‌تفصیل توضیح داده خواهد شد، سخن گفته است. مهدیه جلالی و همکاران (۱۳۹۷) در مقاله «جایگاه لولی در ادب فارسی با تکیه بر کلیات شمس»، حضور لولی (کولی) و ملائمت آن را در دیوان شمس بررسی کرده و نقش نمادین این واژه را در این دیوان نشان داده‌اند.

در اروپا و از جمله فرانسه نیز پژوهش‌های بی‌شماری پیرامون زندگی و فرهنگ و چهره کولی‌ها در ادبیات آن سرزمین انجام شده است که از میان برجسته‌ترین و چشمگیرترین آن‌ها می‌توان به نوشته‌هایی از تئوفیل گوتیه<sup>۱۷</sup> (۱۸۵۸) در کتاب تاریخ هنر دراماتیک فرانسه در بیست و پنج سال گذشته، اشاره کرد که گونه‌های متعدد کولی‌ها، تمایز نوع زندگی، چهره و تصویر آن‌ها را در ادبیات با یکدیگر سنجیده و بررسی کرده است. پُل باتایار<sup>۱۸</sup> (۱۸۶۹) نیز در قرن نوزدهم میلادی کوشیده است چهره کولی را در پیرامون خود، براساس مشاهدات فردی و جمعی در چارچوب کتاب و مقاله جمع‌آوری کند.

هانری مروژه<sup>۱۹</sup> (۱۹۸۸) در کتاب صحنه زندگی کولی درباره کولی و آثار نمایش کولی در ادبیات صحبت می‌کند. او در این اثر درباره پتانسیل و توانمندی حضور و تأثیر کولی‌ها در ادبیات، تئاتر، افکار و روحیات نویسندگانی که درباره زندگی کولی‌ها می‌نویسند، سخن می‌گوید. ژان پیر لیژوا<sup>۲۰</sup> (۲۰۰۹) نیز در کتاب کولی؛ از تصویر تا واقعیت، چهره، زبان، ادبیات و گونه زندگی کولی‌ها را از قرن چهاردهم تا به امروز بررسی کرده است.<sup>۲۱</sup>

## ۲. چهره کولی در ادبیات ایران

عبدالحسین زرین کوب در تعریفی شاعرانه از مردم کولی چنین می‌نویسد:

در تحقیق احوال طوایف و اقوام بشری، سرگذشت لولیان داستانی دلنشین و شگفت‌انگیز دارد. این مثنی مردم جهانگرد، خانه‌به‌دوش، سرگشته و آواره که زندگی آن‌ها آثار ارزنده‌ای به پوشکین<sup>۲۲</sup>، هوگو، بودلر<sup>۲۳</sup> و بسیار گویندگان و هنرمندان دیگر الهام کرده است، از دیرباز در همه‌جای دنیا پراکنده بوده‌اند و سرگذشتی مبهم و دردناک و شگفت‌انگیز داشته‌اند. زندگی آن‌ها ساده و خشن و دور از هیاهو و خالی از ماجرا گذشته است؛ مثل دریا وحشی و مثل نسیم آزاد زیسته‌اند. همواره در میان طوفان حوادث بوده‌اند، اما هیچ‌گاه دستخوش امواج طوفان نگشته‌اند. پیوسته از کنار تمدن‌ها و فرهنگ‌های بشری گذشته‌اند، لیکن هرگز خود را به قیود آن گرفتار ندیده‌اند. حتی مثل بسیاری از اقوام کهن نیز گذشته خود، سرگذشت پدران خود را جز در سرودها و تصنیف‌های دیرین خود به دست فراموشی سپرده‌اند (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۲۷۴).

نخست‌بار در کتب تاریخی و ادبی فارسی از این طایفه بانام «گوسان» یاد می‌شود. در دوره‌های بعدی واژه‌های «لوری» و سپس «لولی» جانشین واژه گوسان شده است که البته گاهی تفاوت‌هایی اندک میان آن‌ها وجود دارد. در ادبیات دوره معاصر نیز این قوم بانام «کولی» شناخته می‌شوند. سرایندگان و نویسندگان فارسی از جنبه‌های مختلف زندگی آنان بهره گرفته و زندگی و چهره کولی را در آثار خود بازتاب داده‌اند. گاهی نیز از آنان به‌عنوان نماد و سمبل استفاده کرده‌اند. در تاریخ و ادبیات از لولیان بسیار یاد شده است.

مجموعه *التواریخ و القصص* از نخستین منابعی است که در دل داستان بهرام گور، از این قوم سخن به میان آورده است. مؤلف *مجموعه التواریخ و القصص* در این داستان، از خاستگاه و چگونگی ورود کولی‌ها به ایران سخن گفته و کار موظف ایشان را رامشگری و مطربی دانسته

است؛ ضمن اینکه به این نکته درخور توجه نیز اشاره کرده که «لوریان از نژاد و بازماندگان گوسانان هستند» (۱۳۱۸: ۷۰-۶۹).

در ویس و رامین، چهره و تصویری که فخرالدین اسعد گرگانی از این قوم ارائه می‌دهد کمابیش با منابع قبلی یکسان است. بدین‌معنا که در این اثر نیز واژه گوسان با صفاتی چون نواگر و نائی و نوآیین همراه است. نوآیین به باور بعضی «محتماً صنعتی است کهنه با تلفظ ایرانی میانه نوآگن از واژه‌های نوآگ فارسی میانه که در فارسی نو دارای نوا، نواگر و برابر گوسان است» (گرگانی، ۱۳۶۹: ۳۳۵).

بزم ساختن موبد در باغ و سرود گفتن رامشگر گوسان:

جهان از خرمی چون کرخ بغداد...	مه اردیبهشت و روز خرداد
به نزدش ویس بانو ماه ماهان	به باغ اندر نشسته شاه شاهان
به دست چپ جهان‌آرای شهرو	به دست راست بر آزاده ویرو
به پیش رام گوسان نواگر	نشسته گرد رامینش برابر
همی کردند شادی نامداران	همی زد راه‌های خوش‌گواران
رخ می‌خواه همچون می همی رشت	می آسوده در مجلس همی گشت
درو پوشید حال ویس و رامین	سرودی گفت گوسان نوآیین
که معنی چیست زیر این نهانی	اگر نیکو بیندیشی بدانسی

(همان، ۲۱۷)

و در جایی دیگر:

زهی شایسته گوسان نوائی	شهنشه گفت با گوسان نائی
بدر بر روی مهرش پرده راز	سرودی گوی بر رامین بدساز
بکنند از گیسوان صد حلقه زر	چو بشنید این سخن ویس سمن‌بر
به حال من سرودی نغز کن یاد	به گوسان داد و گفت این مر ترا باد
ز روی مهر ما بردار پرده	سرودی گوی هم بر راست پرده

چو شاهت راز ما فرسوده گفتن  
 دگر باره بزد گوسان نوائی  
 درخت بارور شاه شهانست  
 چو گوسان این نوا را کرد پایان  
 شه شاهان به خشم از جای برجست  
 به دیگر دست زهرآلود خنجر  
 بخور با من به مهر و ماه سوگند  
 وگرنه سرت را بردارم از تن

ز دیگر کس چرا باید نهفتن  
 نوائی بود بر رامین گوایی  
 که زیر سایه اش نیمی جهانست  
 به یساد دوستان و دلربایان  
 گرفتش ریش رامین را به یک دست  
 بدو گفت ای بداندیش و بداختر  
 که با ویست نباشد مهر و پیوند  
 که از ننگ تو بی سر شد تن من

(همان، ۲۱۸)

در منابع تاریخی و ادبی بعد از این، شاعران و نویسندگان در بیان چگونگی ورود این قوم به ایران همان داستان‌ها را با کمی تفاوت‌های جزئی (از جمله تغییر نام این قوم) ذکر کرده و چهره و تصویری که از آنان نشان می‌دهند، همچنان در خنیاگری و نوازندگی خلاصه می‌شود. ثعالبی در *شاهنامه* متشور خود، از این قوم بانام لوریان یاد می‌کند و داستان آن‌ها را بدین‌گونه روایت می‌کند:

... پس بفرمود تا به سنگله پادشاه هند نامه‌ای نویسد تا چهارهزار تن از خنیاگران آزموده و رامشگران کاردیده به دربار وی گسیل دارد. سنگله بفرستاد و بهرام آنان را در سراسر کشور بپراکند و فرمان داد تا مردم آنان را به کار گیرند و از آنان بهره برند و مزدی شایسته بدان‌ها بپردازند و این لوریان سیاه که اکنون به نواختن عود مشهورند از بازماندگان آنان‌اند (ثعالبی، ۱۳۷۲: ۵۶۶-۵۶۷).

در *شاهنامه* فردوسی در بخش داستان بهرام گور، داستانی درباره این قوم دوره‌گرد وجود دارد. این داستان در *شاهنامه* تحت عنوان «خواندن بهرام گور لوریان را از هندوستان» مشروح‌تر و مفصل‌تر از *مجموع التواریخ و القصص* آمده است؛ فردوسی نیز در این داستان



نشان می‌دهد که لوری‌ها به روزگار سلطنت ساسانیان از هند به ایران آمده‌اند و کار موظف ایشان در آغاز مطربی بوده و این سنت در طی زمان‌های متوالی پایدار مانده است:

به نزدیک شنگل فرستاد کس  
از آن لوریان برگزین ده‌هزار  
به ایران فرستش که رامشگری  
چو برخواند آن نامه شنگل تمام  
به ایران فرستاد نزدیک شاه  
چو لوری بیامد به درگاه شاه  
به هریک یکی گاو داد و خری  
همان نیز خروار گندم هزار  
بدان تا بورزد به گاو و به خر  
کند پیش درویش رامشگری  
بشد لوری و گاو و گندم بخورد  
بدو گفت شاه این نه کار تو بود  
خری ماند اکنون بنه برنهد  
کنون لوری از پاک‌گفتار اوی  
سگ و کبک بفرزد بر گفت شاه

چنین گفت کای شاه فریادرس  
نر و ماده بر زخم بریط سوار  
کند پیش هر کهتری بهتری  
گزین کرد زان لوریان به‌نام  
چنان کان بود درخور نیک‌خواه  
بفرمود تا برگشادند راه  
ز لوری همی ساخت برزیگری  
بدیشان سپرد آنک بد پایدار  
ز گندم کند تخم و آرد به بر  
چو آزادگان را کند کهتری  
بیامد سر سال رخساره‌زرد  
پراگندن تخم و کشت و درود  
بسازید رود و بریشم دهید  
همی گردد اندر جهان چاره‌جوی  
شب و روز پویان به دزدی به راه  
(فردوسی، ۱۳۹۱: ۴۲۶)

### ۳. کولی (بوهمی) در ادبیات فرانسه

کولی و بوهمی دو نام عام در ایران و فرانسه هستند که به این مردمان آواره و سرگردان گفته می‌شود؛ اما در همه‌جای دنیا و از جمله در ایران و فرانسه، این دسته از مردم بانام‌های دیگری در شهرها و محله‌ها نامیده می‌شوند. نام‌های ایشان در فرانسه از این شمارند: «ژیتان»<sup>۲۴</sup>،

سییتی<sup>۲۵</sup>، مانوش<sup>۲۶</sup>، رومانیشیل<sup>۲۷</sup>، زینگار<sup>۲۸</sup>، سیگن<sup>۲۹</sup>، روم<sup>۳۰</sup>، کوچنده<sup>۳۱</sup>» (Fraser, 1992: 17). آن گروه از کولی‌هایی که به سرزمین فرانسه کوچ کردند، به‌طورکلی دسته‌ای از کولیانی بودند که رفته‌رفته سرتاسر اروپا را درنوردیدند؛ اما روند این کوچ از سوی خاورِ اروپا آغاز شد و سپس دامنه آن به سوی سرزمین‌های مرکزی و سپس باخترین اروپا کشیده شد. بیشترین این توده‌ها در خاور و به‌ویژه لهستان و مجارستان کنونی ساکن شدند. شمار کولی‌های مجاری که در قرن نوزدهم در فرانسه می‌زیستند، آن‌چنان انبوه بود که پُل باتایار تصمیم گرفت کتابی درباره کولی‌های مجارستانی ساکن در پاریس و پیرامون آن بنگارد. پُل باتایار بعد از دوره‌ای پیوند نزدیک با کولی‌ها، بی‌اختیار تحت تأثیر فرهنگ و هنر و گونه زندگی آن‌ها قرار گرفت. باید گفت کولی‌ها بر تفکر پُل باتایار، تأثیری بسیار ژرف و فراگیر گذاشتند؛ به‌عنوان مثال، او درباره یکی از آن‌ها می‌نویسد: «در بازار بولوار دانفر، سردسته آن‌ها (کولی‌ها) در مورد فروش موی سر مذاکره می‌کند. نوع پوشش لباس، رفتار و کردار و حالشان رنگ و بویی باستانی دارد» (Bataillard, 1869: 551)؛ سپس توصیف می‌کند که او (یعنی سردسته کولی‌ها)، با موهایی انبوه، شیک و تمیز، پوتین‌های بلند، ژله‌ای با دکمه‌های طلایی درشت و عصایی با دسته طلایی، ظاهری باشخصیت و سیمایی هنری دارد. همچنین توضیح می‌دهد که بقیه‌شان مانند کولی‌های دیگر دارای منش چادرنشینی هستند (همان‌جا).

درواقع، حضور کولی‌ها در اروپا از قرن چهاردهم میلادی فراتر نمی‌رود. هم‌روزگار با قرن پانزدهم بود که آن‌ها به اروپای غربی راه یافتند. بسیاری در آن زمان گمان می‌بردند که آن‌ها از اهل بوهم، یکی از ایالت‌های اتریش هستند؛ ازاین‌رو آن‌ها را بوهمی نامیدند و این نام در زبان فرانسه هنوز بر آن‌ها مانده است. «بعضی نیز آن‌ها را مصری شمردند و نام جیپسی که در زبان انگلیسی به آن‌ها داده شده است از اینجاست» (زرین‌کوب، ۱۳۵۳: ۴۷۸). همه این مردمان کوچ‌نشین و آواره دارای یک خوی و منش بودند.

پیش از رسیدن کولی‌ها به سرزمین فرانسه، شاعرانی دوره‌گرد و قصه‌پرداز و بدیهه‌نواز در فرانسه، به‌ویژه در جنوب این کشور در میان سده‌های دوازدهم تا چهاردهم می‌زیستند که به‌نام

ژوگلوورها پرآوازه بودند. «شانسون دو ژست»<sup>۳۲</sup> یکی از حماسه‌هایی است که به دست همین مردمان سروده شده و در کوی و برزن با آواز بلند و از بر خوانده می‌شد. از بر خوانده شدن این سروده‌ها با آواز بلند همانند قصه‌پردازی، بدیهه‌سرایی و پرسه‌زنی راپسودها در یونان باستان و گوسان‌ها در ایران و اشیپلمن‌ها در اروپای سده‌های میانه بود. می‌توان گفت کولی‌ها در فرانسه به‌گونه‌ای میراث‌دار و ادامه‌دهنده کار و پیشه همین ژوگلوورها بودند. واژه ژوگلوور در ریشه و بنیاد به معنای شعبده‌باز و تردست است و این، از آن‌روست که این طبقه از مردم به هنرهای گوناگونی از جمله تردستی و طراری هم می‌پرداختند.

ویکتور هوگو، نویسنده شهیر فرانسوی نیز، در خلق رمان رمانتیک گوژپشت نوتردام (۱۹۸۷) از زندگی کولی‌ها تأثیر گرفته است. شخصیت اصلی این رمان دختر کولی بسیار زیبا و احساسی به نام «اسمرالدا» است که برای درآوردن نان به اتفاق بزغاله وفادارش «جالی» می‌رقصد و فال می‌بیند. کولی‌ها در این داستان اقلیتی بودند که مورد آزار و اذیت رئیس نگهبانان شهر قرار داشتند. هنگامی که یک زوج کولی، نوزاد ناقصشان را پنهانی وارد شهر می‌کنند، رئیس نگهبانان، پدر کودک را دستگیر می‌کند. سرکوبی کولی‌ها اولین مأموریتی است که او به زبردستش ابلاغ می‌کند. در این داستان نوع زندگی، آداب و رسوم، شیوه کسب درآمد کولی‌ها، مفصل توضیح داده شده و نگرش اقشار مختلف مردم آن دوره به کولی‌ها و زندگی آن‌ها به رشته کلام درآورده شده است.

#### ۴. ویژگی‌های کولی‌های فرانسه

##### ۴-۱. خنیاگری، نوازندگی، ترانه‌سرایی

یکی از ویژگی‌های بزرگ کولی‌ها در اروپا، پرداختن به نوازندگی و خنیاگری است. کولی‌های فرانسه نیز از این ویژگی چشمگیر مستثنا نبوده‌اند. نوازندگی آن‌ها بیشتر تحت تأثیر فشار و آزارهای اجتماعی واردشده بر آن‌ها شکل گرفته و پیوسته بازگوکننده غم و اندوه این مردمان آواره و دورمانده از مردمان شهری بوده است. نوازندگی کولیان فرانسه از هنر همین مردمان در

کشورهایی مانند مجارستان و رومانی و اسپانیا ریشه گرفته است. می‌توان گفت، نوع، پیچیدگی و زیبایی خنیاگری نوازندگان کولی‌های فرانسه، برپایه همین هنر کولی‌ها در سرزمین اسپانیا شکل گرفته است. گفتنی است که کولی‌ها در همهٔ زمان‌ها، نه تنها در سطح یک جامعه، بلکه در بیشتر جوامع بشری، موجب شادی و وجد افراد مختلف بوده‌اند:

آن‌ها طی چندین سده، معرکه‌گردان اصلی بیشتر جشن‌ها و شادمانی مردم بوده و همواره در جایگاه مطرب و رقاص، آوازه‌خوان و بازیگر در بسیاری از مجالس عروسی و ختنه‌سوران و دیگر همایش‌های سرورآمیز اقوام مختلف حضور یافته، به تعمیق هنرهای ملی و بومی می‌پرداختند (نصری اشرفی، ۱۳۸۳: ۱۷).

همان‌طور که نوای خنیای برآمده از فرهنگ قدیمی اسپانیا صدای درد و رنج و اندوه کولی‌های سرگشته را در خود پنهان کرده، نوای خنیای کولی‌های فرانسه هم سرشار از سوز و گداز و بازگوکنندهٔ پایداری و ایستادگی این مردمان در گذر زمان است.

چهره و تصویر رازناک و گستاخ و احساسی زن کولی، آن‌چنان شاعران و نویسندگان ادبیات فرانسه را به سوی خود می‌کشید که خود انگیزهٔ برپایی و شکل گرفتن گونهٔ ادبی خاصی در قرن نوزدهم می‌شود. یکی از نمادهای بسیار جالب و شگفت‌انگیز آن در کارمین<sup>۳۳</sup> اثر پروسپر مریمه<sup>۳۴</sup> آشکار می‌شود. این زن کولی با ناز و کرشمه و زیبایی، دلدادگان خود را با وجود حسادت‌های تعجب‌برانگیزی که داشت، فریب می‌دهد. همین تعارض درونی، او را به یک شخصیت ادبی دلخواه و پرطرفدار قرن نوزدهم تبدیل می‌کند.

کولی‌ها پیوسته گونه‌ای ویژه از موسیقی را زنده نگه داشته و مهم‌تر اینکه، توان آن را داشته‌اند که پیوسته از طبیعت در ساختن نوا و نغمه‌های خود بهره‌گیرند. بیشتر موسیقی‌دانان پذیرفته‌اند کولی‌ها اگر هم نتوانسته باشند چیزی بر موسیقی اصیل و ناب اضافه کنند، دست‌کم توانسته‌اند از راه سنت به باقی‌ماندن موسیقی و خنیای کشور فرانسه یا سرزمین مجارها کمک کنند و مانع از نابودی موسیقی ملی یا زوال آن گردند.

ترانه‌های کولی‌ها نیز به‌طور مستقل نشان‌دهنده چهره آن‌ها در ادبیات است و به‌خوبی سرخوشی و شادی و زندگی پرشور کولی‌ها را بیان می‌کند. باید گفت آن‌ها از این راه توانسته‌اند راهی در ادبیات باز کنند؛ برای نمونه می‌توان به ترانه زیر که بیشتر کولی‌ها با آن آشنا هستند اشاره کرد:

مال و منالی که در جهان دارید، کم‌کم صاحب شما می‌شود... غم شما از قیودی است که خود بر دست و پای خویش نهاده‌اید. عشق باید چون نسیمی نشاط‌انگیز و مفرح بر آدمی بوزد، وقتی که عشق را در میان چاردیواری حبس کردید، زشت و خشن می‌شود، قلب خود را بگشایید. سقف از سر و دیوار از پهلوهای خود بردارید. بگذارید این نسیم جان‌بخش به آزادی بر دل و جان شما بوزد (Bataillard, 1869: 550).

ترانه‌سرایی پیوسته با رقص کولیان هم‌دوش بوده است؛ رقصی که دختران کولی با ظرافت و مهارتی بی‌همانند انجام می‌دادند. ویکتور هوگو درباره قهرمان کولی داستانش، اسمرالدا چنین می‌نویسد:

او (اسمرالدا) بر روی یک قالیچه کهن ایرانی، می‌رقصد، می‌چرخد و به چابکی جابه‌جا می‌شود. در هر چرخش، چهره زیبای او در پیش تماشاگران نمایان می‌شود و چشمان سیاه و زیبای او می‌درخشد. نگاه تماشاگران به سوی او کشیده می‌شود و دهان‌ها از شگفتی بسیار باز می‌ماند؛ درحالی‌که او می‌رقصد صدای کوس و طبلی که بر دوش نحیف و لاغر و... گرفته است، گوش را می‌نوازد (Hugo, 1987: 83-84).

این شخصیت هم‌زمان اهریمنی و فرشته‌خو، همان قهرمانی است که ویکتور هوگو آن را طوری آفریده و پرورانده است که همانند شعله آتشی افروخته، دور کلیسای نوتردام می‌رقصد و به پایکوبی مشغول است. شخصیت زیباروی بوهمی، با آن زیبایی و دلبرانگی که با پاکی و بی‌گناهی همگون شده، در روند داستان به‌صورت شخصیتی فتنه‌انگیز و شهرآشوب معرفی

می‌شود. این نوع پردازش شخصیت به‌خوبی نمایانگر دیدگاه‌های ناهمساز بازتاب داده‌شده در ادبیات سده نوزدهم فرانسه است. همین تضادها باعث شده تا این شخصیت گاهی با چهره دختری پاک‌دامن و گاهی با چهره یک زن روسپی نشان داده شود. او ناگزیر بود مانند هر زن پاک‌دامنی در هر جای جهان، کسانی را که به او دل بسته بودند از خود براند؛ همین امر باعث می‌شد تا آنان از سر خشم و دلزدگی وادار شوند او را به تردامنی و بدکارگی متهم کنند. ژورژ بارو<sup>۳۵</sup> در این خصوص می‌نویسد: «در میان نام‌های ننگین، نخستین و بدترین نام، نام روسپی است؛ حال آنکه زنی یافت نمی‌شود که به امید آرزویی بالاتر و بهره و سودی افزون‌تر وادار نگردد تا گروهی از شیفتگان خود را از خود نراند» (Schapira, 2008: 120).

این ستیز و درگیری در میان این دو گروه با دو دیدگاه ناهمساز، روزبه‌روز اوج می‌گیرد. به همان اندازه که آمار چهره زنان کولی پاک‌دامن و درستکار پرشمار بوده، به همان اندازه چهره اهریمنی و فریب‌کار زنان کولی بدکاره و روسپی رو به افزونی بوده و نام و آوازه آن‌ها پیوسته در سرتاسر اروپا و به‌ویژه باختر خاورمیانه بر سر زبان‌ها بوده است. از منظر برخی نویسندگان، از جمله باتایار کولی‌ها هیچ‌گونه کوششی برای دگرگون ساختن چهره خود نکرده‌اند؛ زیرا به‌نظر می‌رسد فعالیت آنان از پیشینه، ریشه، رگ و خون آنان نشأت گرفته و شهرت روسپی‌گری آنان، بیشتر حاصل تفکر و خیالات اطرافیان بوده است. این نوع نگرش در قرن نوزدهم به‌تفصیل در ادبیات فرانسه تصویرسازی شده است.<sup>۳۶</sup>

در ادبیات فارسی نیز از خنیاگری و نوازندگی لوریان بسیار یاد شده است؛ در *دیوان شمس*

می‌خوانیم:

من مست و تو دیوانه، ما را که برد خانه	صد بار ترا گفتم کم خور دو سه پیمانه
ای لولی بربطزن تو مست‌تری یا من	ای پیش تو چون مستی افسون من افسانه
	(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۱۴۲)
مسلمانان مسلمانان به هر روزی یکی شوری	به کوی لولیان افتد از آن لولی سرنایی
	(همان، ۹۵۳)

منم لولی و سرنا خوش نوازم      بده شکر نیام را چون شکستی  
(همان، ۹۷۵)

منوچهری دامغانی نیز در بیت زیر به خنیاگری و ساززنی لوریان اشاره می‌کند:  
این زند بر چنگ‌های سغدیان پالیزبان      وان زند بر نای‌های لوریان آزادوار  
(منوچهری دامغانی، ۱۳۸۷: ۴۳۶)

در اشعار سیمین بهبهانی نیز کولی، اهل ترانه‌خوانی است و سرود کولی، طلسم دیوان را می‌شکند:

کولی

به حرمت بودن

باید ترانه بخوانی

شاید پیام حضوری

تا گوش‌ها برسانی

دود تنوره دیوان سوزانده چشم و گلو را

برکش ز وحشت این شب

فریاد اگر بتوانی (بهبهانی، ۱۳۶۲: ۶۶۲).

«فتانگی لولیان فقط جزو صفات نفس نیست؛ بلکه از ملائمت یک نماد است که آدمی را از هشیاری این جهان سطحی و قواعدش فراتر می‌برد» (جلالی، ۱۳۹۷: ۱۵).  
حافظ در بیت زیر علاوه بر شهرآشوبی به شوخ‌طبعی این قوم نیز اشاره می‌کند:  
فغان کاین لولیان شوخ شیرین‌کار شهرآشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خان یغما را

(خرم‌شاهی، ۱۳۷۳: ۱۰۹)

و در بیتی دیگر از صفات دیگر لولی چون حقه‌بازی، دروغ‌گویی، شورانگیزی و... پرده برمی‌دارد:

دل‌م‌رمیده لولی‌وشی است شورانگیز      دروغ‌وعده و قتال‌وضع و رنگ‌آمیز

(همان، ۸۵۲)

مولانا جلال‌الدین نیز در فتنه‌انگیزی آنان می‌فرماید:

ای خواجه شنگولی ای فتنه صد لولی  
بشتاب چه می‌لولی آخر دل ما خستی  
(مولوی، ۱۳۷۸: ۹۳۴)

#### ۴-۲. آوارگی و بی‌سروسامانی

در قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، در اروپایی که ناسیونالیست‌ها مرزبندی‌ها را برپایهٔ هویت‌های فردی و اجتماعی پایه‌گذاری کرده بودند، کولی‌ها توانسته بودند نظر بیشتر فرهیختگان را به سوی خود جلب کنند؛ از این رو، کولی‌ها را مردمی بدون کشور، بدون پیامبر و بدون سرزمین خاص، می‌یافتند که از سرزمینی رازناک و به گمان بسیاری، پُرکشش می‌آیند. بدین ترتیب، در آغاز قرن نوزدهم، تضادها، ناسازی و ناهمسانی کولی‌ها نماد دیوانگی آنها به‌شمار می‌رفت که پیامد آن، انجام بررسی‌های جامعه‌شناختی و زیبایی‌شناختی آن دوران بوده است. یکی از این تضادها بی‌سروسامانی و زندگی آواره‌گونه آنهاست.

درواقع، باید گفت چهرهٔ بی‌سامان و آوارهٔ آنها از یک طرف و بی‌توجهی آنها به قانون‌های ازپیش‌پایه‌ریزی‌شدهٔ جوامع آن دوره از طرفی دیگر، نه‌تنها ادبیات را به‌گونه‌ای چشمگیر تحت تأثیر خود قرار داده، بلکه بر موسیقی و نقاشی نیز تأثیر گذاشته است.

در رمان کونسولو<sup>۳۷</sup> اثر ژورژ ساندر<sup>۳۸</sup>، قهرمان داستان زنی کولی است که در آن، قهرمان داستان بر شیوهٔ زنده نگاه داشتن فرهنگ آواره‌نشینی کولی‌ها در زندگی خود پافشاری می‌کند. ژورژ ساندر مانند بسیاری از نویسندگان قرن نوزدهم، شیفتهٔ شخصیت و روند زندگی کولیان بود و قهرمان داستانش را یکی از محبوب‌ترین شخصیت‌های آثار خود می‌دانست. «او با تمام وجود یک هنرمند بود. از کردار و رفتار دیگر کولی‌ها در جستن بخت و شانس، دست یاختن به کارهای ترس‌آور و برپایی نمایش‌ها در پیاده‌روها پیوسته دوری می‌کرد» (Sand, 1979: 557). درواقع، اسطورهٔ «کونسولو» به‌عنوان چهرهٔ سرگردان، تأثیرگذارترین نماد ادبی سدهٔ نوزدهم پاریس فرانسه بوده است. او با چهره‌ای دوگانه، از سویی زنی است کولی و از سوی



دیگر، زنی است هنرمند که توانسته بود آمیزه‌ای از یک زن آرمانی کولی قرن نوزدهم را به‌گونه‌ای به‌نمایش بگذارد که هم‌زمان آمیزه‌ای از همسازی هنر و ادبیات باشد.

در سروده‌های دیگر ادیبان فرانسوی همچون برتراند<sup>۳۹</sup> و بودلر، چهره هنری بسیار ویژه‌ای از کولیان، مخصوصاً زنان کولی ترسیم شده است. در اینجا نیز چهره دوگانه است. از سویی چهره سرگردان، شاد، بی‌قیدوبند و رها از آنان نشان داده می‌شود و از سویی دیگر نگاهی نمادین و سمبولیک بر آنان افکنده شده است؛ به‌ویژه در اشعار بودلر که آنان سمبل و نماد زیبایی قرار می‌گیرند. بودلر کولی را استعاره‌ای جدید و متنوع برای نشان دادن وضعیت روحی و فکری یک ادیب می‌داند. او هیچ‌وقت «سبک جریانی معروف و پولدارمآبانه بورژوازی» (Baudelaire, 1887: 109) را تحسین نکرده، بلکه به موضوع کولی در آثار خود ارزشی بنیادین در نوین‌گرایی القا کرده است.

برتراند نیز از کولی چهره و تصویری همانند آنچه در آثار کالوت و هوگو یافت می‌کنیم، ترسیم کرده است. او نیز در آثارش بیشتر از آوارگی و سرگردانی و زیبایی کولی صحبت می‌کند. باید اذعان داشت که آوارگی و بی‌خانمانی ویژگی اصلی زندگی کولیان است که شاعران فارسی بسیار به آن اشاره داشته‌اند؛ برای مثال، خاقانی در بیت زیر به بی‌سروسامانی و بیابان‌گردی لولیان اشاره داشته و دل سرگشته خود را به لولیان بیابان‌گرد تشبیه کرده است:

این دل سرگشته همچون لولیان      باز دیگر جای مسکن می‌کند  
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۰۸)

مولانا نیز در دیوان شمس از بی‌خانمانی لولی به‌عنوان نمادی برای رهایی از قالب تن

استفاده کرده است:

لولیان از شهر تن بیرون شوید      لولیان را کی پذیرد خان و مان  
(مولوی، ۱۳۷۸: ۷۳۰)

هر شب مقام دیگر و هر روز شهر تو      چون لولیان گرفته دل من مسافری  
(همان، ۱۰۹۹)

سنایی از درهم‌ریختگی و بینوایی و نیز تقلب و فساد این قوم، به‌عنوان سمبلی برای بیان پریشانی حال خود استفاده می‌کند و می‌گوید:

در طریقت کج‌جا روا باشد      دل به بت‌خانه رفته تن به نماز  
باطنی همچو بنگه لوللی      ظاهری همچو کلبه بزاز  
(سنایی، ۱۳۸۱: ۱۸۰)

کمال‌الدین اسماعیل نیز در بیت زیر به پریشانی و بی‌سروسامانی و آشفتگی وضع و خانه و زندگی این طایفه نظر دارد:

با ترکناز طره هندوی تو مرا      همواره همچو بنگه لوریست خان و مان  
(اصفهانی، ۱۳۹۶: ۸)

در جایی دیگر نیز درباره‌ی خانه‌به‌دوشی و آشفتگی خانه و بنگاه لولیان می‌سراید:

مہبط نور الهی نشود خانه دیو      بنگه لولی کی منزل سلطان گردد  
(همان، ۱۵)

## ۵. نتیجه

پیشینه کولی (لوری، لولی) و بررسی چگونگی پدیدارشدن آن‌ها در ادبیات ایران نشان می‌دهد شاعران و نویسندگان فارسی از این قوم بیشتر با ویژگی‌های فرهنگی زیستی یاد کرده‌اند. در ابتدا شاعران و نویسندگان فارسی، تنها به ذکر داستان‌هایی درباره گذشته، خاستگاه و چگونگی ورود آنان به ایران و کارهای موظف آن‌ها پرداختند؛ ولی در دوره‌های بعد، جنبه‌های دیگر زندگی آنان در کانون توجه قرار گرفت و چهره کولی با ویژگی‌هایی چون شراب‌خواری، رامش‌جویی، خنیاگری، سرگردانی و بی‌سروسامانی، راهزنی، افسونگری، طالع‌بینی و... در آثار شاعران و نویسندگان تجلی پیدا کرد.

با اوج گرفتن عرفان و گسترش آن در ادبیات، از کولی و ملائمت زندگی او به‌عنوان یک نماد و سمبل عرفانی و سرشار از معنا استفاده شد؛ به عبارت دیگر، حضور کولی در ادب فارسی در ابتدا بیشتر در حد ظاهر و نشانه بود، ولی به تدریج استفاده از کولی و ویژگی‌هایش

از سطح نشانه فراتر رفت و به‌عنوان یک نماد عرفانی کاربرد پیدا کرد. در سده‌های چهارم تا ششم، بیشتر به خاستگاه و نژاد و تبار کولی‌ها اشاره شده است؛ بنابراین می‌توان گفت مردم ایران در این روزگار هنوز با این مردمان سرگشته چندان خوی‌گیر و دمساز نشده بودند و هنوز هم آنان را به چشم بیگانگان و غربتیانی که آداب و رسوم جداگانه و اخلاق و رفتاری به دور از مردم شهرنشین دارند، می‌نگریستند؛ اما از قرن هفتم به بعد، همراه با آشنایی و پذیرش بیشتر آنان در جامعه ایرانی، نفوذ و گسترش جنبه‌هایی از ویژگی‌های رفتاری و قومی آن‌ها در ادبیات فارسی بازتابی بسیار ژرف یافته است. گذشته از نژاد و تبار ترکان و تأثیر گسترده آنان در ادب فارسی، کمتر نژادی از مردمان کوچنده به سرزمین ایران توانسته‌اند ادبیات و شعر فارسی را تا این اندازه تحت تأثیر خود قرار دهند و به تصویرسازی و غنای مفاهیم و معانی ادبی و عرفانی آن کمک کنند.

پیش از این در اروپا و در فرانسه، تصور بر آن بوده که خاستگاه و ریشه آنان سرزمین بوهیمیا در اتریش بوده است. گاهی نیز خاستگاه آن‌ها را به سرزمین‌های دیگر همچون مصر نسبت داده‌اند. روی هم‌رفته به‌نظر می‌رسد بیشترین تأثیر کولی‌ها در زبان و ادبیات فارسی به سده هفتم و هشتم هجری و آثار سرایندگانی بزرگ مانند مولانا و حافظ بازمی‌گردد. در اروپا هم بیش از هر دورانی سرایندگان و نویسندگانی نام‌آور همچون هوگو و ساندر در سده نوزدهم توانسته‌اند در آفرینش آثار ادبی برجسته خود از زندگی و ویژگی کولیان بهره‌جویند. در آغاز نویسندگان و ادیبان فرانسوی به زندگی گونه‌گون آن‌ها، نگاهی ساده داشتند؛ اما رفته‌رفته ویژگی‌های دیگر آن‌ها همچون خنیاگری و رقص و زیبایی به‌گونه‌ای گسترده در آثار ادبی بازتاب یافت؛ اما با چهره‌ای دوگانه: از سویی بر وجه افسونگری و فریب‌کاری و اهریمنی آنان تکیه شده و از سوی دیگر بر بی‌گناهی و پاک‌دامنی و هنروری آنان پای فشرده شده است؛ مانند اسمرالدا در *گوژپشت نوتردام*. دوگانگی دیگری هم در نگاه ژورژ ساندر به کولی‌ها پدیدار می‌شود. او هم‌زمان می‌تواند سرگردانی و آوارگی زن کولی را در کنار شایستگی و توانمندی هنری او به‌تصویر بکشد؛ از این‌رو بیشتر ادیبان پیش از آنکه در اندیشه جست‌وجوی خاستگاه

کولی‌ها و روند زندگی آن‌ها در گذر روزگار باشند، در پی اسطوره‌سازی و برکشیدن نمادهایی از هنر و توانمندی‌های آن‌ها بوده‌اند.

درحقیقت، روند برخورد و آشنایی مردمان ایران و فرانسه با کولی‌ها، به‌ویژه در سده‌های نخستین ورود کولی‌ها به هر دو سرزمین از جهاتی به یکدیگر همانند است. نخست، به ویژگی‌های ظاهری و نژادی آن‌ها اشاره شده، سپس ویژگی‌هایی همچون بی‌خانمانی، بی‌قیدوبندی، فرصت‌طلبی، زیبایی و شیک‌پوشی آن‌ها دست‌مایه‌ای بسیار گران‌بها و سرشار را برای ایجاد طیفی گسترده از مضامین و معانی نمادین در دسترس شاعران و نویسندگان قرار داده و در ادبیات هر دو سرزمین بازتابی بسیار ژرف و شگرف یافته است.

#### پی‌نوشت‌ها

1. Rhapsode
2. Joueur
3. Gypsy
4. Bohémien
5. Troubadour
6. Paul Pièrre
7. Szpilman
8. Gerard de Nerval
9. Victor Hugo
10. Jacques Callot
11. Hector Berlioz
12. Fernand Baldensperger
13. Catulle Mendès
14. *Belles du Monde*
15. Edward Saïd
16. Outsider
17. Théophile Gautier
18. Paul Bataillard
19. Henry Murger
20. Jean Pierre Liegeois
21. Asséo, Henriette (1981). "L'histoire—Au xixe siècle: rejet ou assimilation". *Les populations tsiganes en France, sous la direction de Jean-Pierre Liégeois*. Centre de Recherches Tsiganes. Paris. 80 p. p. 10.

22. Pouchkine
23. Baudelaire
24. Gitane
25. Sinti
26. Manouche
27. Romanichel
28. Zingare
29. Tsiganes
30. Rom
31. Gens de voyage
32. Chanson de geste
33. *Carmen*
34. Prosper Mérimée
35. George Borrow
36. *Paris Guide par les principaux écrivains et artistes de la*. France, Paris. librairie internationale. 4 vol. in 8. 1867. avec une introduction de Victor Hugo. deuxième partie. La Vie "Les Bohémiens ou Tsiganes à Paris par Paul Bataillard". p. 1107-1123. Rééditée partiellement par Corinne Verdet. Paris. Maspero. La Découverte illustrée. 1983.
37. *Consuelo*
38. George Sand
39. Bertrand

## منابع

- اصفهانی، کمال‌الدین اسماعیل (۱۳۹۶). دیوان خلاق‌المعانی کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی. تصحیح حسین بحر‌العلومی. تهران: سنایی.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۷۷). کولی‌ها؛ پژوهشی در زمینه زندگی کولیان ایران و جهان. تهران: روزنه.
- بهبهانی، سیمین (۱۳۶۲). دشت ارژن. تهران: زوار.
- بی‌نا (۱۳۱۸). *مجم‌التواریخ و القصص*. تصحیح ملک‌الشعرا بهار. تهران: دنیای کتاب.
- ثعالبی، حسین‌بن‌محمد (۱۳۷۲). *شاهنامه کهن فارسی تاریخ غرر‌السیر*. تصحیح سیدمحمد روحانی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

- جلالی، مهدیه و دیگران (۱۳۹۷). «جایگاه لولی در ادب فارسی با تکیه بر کلیات شمس». پژوهش‌های ادب عرفانی. س ۱۲. ش ۱. صص ۲۴-۱.
- حسین باشتی، علیرضا (۱۳۸۵). «لولی در گذر تاریخ و ادبیات». زبان و ادبیات فارسی. س ۴. ش ۵. صص ۱۱۰-۹۵.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۸۲). *دیوان اشعار*. تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹). *گل رنج‌های کهن*. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۳). *حافظ‌نامه*. تهران: علمی و فرهنگی.
- ذکا، یحیی (۱۳۷۷). *کولی و زندگی او*. تهران: هنرهای زیبا.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۳). *نه شرقی، نه غربی، انسانی (مجموعه مقالات، تحقیقات، نقدها و نمایش‌واره‌ها)*. تهران: امیرکبیر.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودین آدم (۱۳۸۱). *دیوان اشعار*. مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر. به اهتمام پرویز بابایی. تهران: آزاد مهر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۱). *شاهنامه*. قم: عطش.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۵). *نامه باستان*. تهران: سمت.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۶۹). *ویس و رامین*. تهران: جامی.
- منوچهری دامغانی، ابونجم احمدبن قوص بن احمد (۱۳۸۷). *دیوان اشعار*. تصحیح برات زنجانی. تهران: دانشگاه تهران.
- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۷۸). *کلیات شمس تبریزی*. مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: فرادید.
- نصری اشرفی، جهانگیر (۱۳۸۳). «کولی‌ها». هنر و معماری. ش ۲۹. صص ۹-۷.
- Bataillard, Paul (1869). "Les Bohémiens Hongrois de Paris". *Bulletin de la Société d'anthropologie de Paris*. 2 e série. vol. 4. p. 549-552.
- Beaudlaire, Charles Pierre (1887). *Journeaux intimes*. les éditions G. Crès et Cie.
- Fraser, Angus (1992). *The Gypsies*. Oxford UK & Cambridge USA: Blackwell.

- Gautier, Théophile (1858). *Histoire de l'art dramatique depuis vingt-cinq ans*. Paris. Hertz. vol. 6. 1858-1859. tome 1. 1858. p. 235. à propos de la Gitana, joué au Gymnase.
- Hugo, Victor (1987). *Notre-Dame de Paris*. France inter Editions. Bibliothèque du Marais. Paris.
- Liégeois, Jean Pierre (2009). *Roms et Tsiganes*. Paris: La Découverte, coll. "Repères Sociologie".
- Murger, Henry (1988). *Scènes de la vie de bohèmes*. Paris: Gallimard.
- Sand, George (1979). *Consuelo, La Comtesse de Rudolstadt*. Paris: Éditions de la Sphère.
- Schapira, Marie-Claude (2008). *Les Bohémiens de George Borrow, dans Le mythe du Bohémien dans la littérature et les arts en Europe*. sous la direction de Sarga Moussa. Paris: L'Harmattan.